

هشتم محرم و سقایی حضرت عباس(ع)

حضرت عباس(ع) و تعدادی از سربازان امام، شبانه به سمت رود فرات رفتند و ضمن درگیری با مأموران عمر سعد، موفق به آوردن مقداری آب به خیمه‌ها شدند.



حضرت عباس(ع) و تعدادی از سربازان امام، شبانه به سمت رود فرات رفتند و ضمن درگیری با مأموران عمر سعد، موفق به آوردن مقداری آب به خیمه‌ها شدند.

خبرگزاری مهر- گروه استان‌ها: صحرای کربلا در روز هشتم محرم سال ۶۱ هجری شاهد جریان‌های غریب و ظالمانه‌ای در حق امام حسین (ع) و خانواده و یاران آن حضرت بود. در این روز تعدادی از یاران امام اقدام به حفر چاه کرده بودند، خبر این ماجرا به عبیدالله ابن زیاد رسید و او به عمر بن سعد دستور داد که فوراً جلوی حفر چاه را بگیرند تا امام حسین (ع) در تشنگی بمانند. عمر بن سعد نیز یاران آن حضرت را تهدید کرد که چاه را از خاک پر کنند، در غیر این صورت به آنها حمله خواهد کرد. ساعتی بعد، تشنگی در میان کاروان امام بالا گرفته بود. به همین دلیل حضرت عباس (ع) از سوی امام حسین (ع) مأمور آوردن آب به خیمه‌ها شد. ماجرای آوردن آب در تاریکی شب اتفاق افتاد.

غلبه تشنگی بر خیمه‌ها

گفته می‌شود در روز هشتم محرم تشنگی حسین (ع) و اصحابش را رنج می‌داد. در آن زمان سیدالشهدا (ع) تیری برگرفت و پشت خیمه‌ها آمد و گویند بین نه تا نوزده گام به سوی قبله رفت و آن جا را حفر کرد و چشمه‌ای شیرینی جوشید و همه اصحاب نوشیدند و مشک‌ها را پر کردند، پس از آن چشمه پنهان شد. هنگامی که این خبر به عبیدالله رسید پس پیکی به سوی عمر سعد فرستاد و گفت «به من خبر رسیده حسین چاه می‌کند و خود و اصحابش آب می‌نوشند، چون نامه‌ام به تو رسید مطلع باش و تا توانی نگذار که آنها چاه بکنند و آبی بنوشند، بر آن‌ها تنگ بگیر.» عمر بن سعد نهایت سخت‌گیری را به آن‌ها کرد.

ملاقات زید بن حصین همدانی از یاران امام با عمر بن سعد

هنگامی که تحمل تشنگی بر امام و یارانش سخت شد، یکی از اصحاب حسین (ع) به نام زید بن حصین همدانی که مردی زاهد بود به امام حسین (ع) گفت «یابن رسول الله اجازه بده نزد ابن سعد بروم و با او درباره آب سخن بگویم؛ شاید از این مخالفت برگردد» امام نیز موافقت کردند. همدانی نزد عمر رفت، ولی سلام نکرد، عمر گفت: ای همدانی! مگر مرا مسلمان ندانی که سلام نکردی؟ وی در جواب گفت: اگر چنان که می‌گویی مسلمان بودی، پس چرا بر خاندان پیامبر (ص) شورش کردی و تصمیم به کشتن آن‌ها گرفته‌ای و آب فرات را که حتی حیوانات این وادی از آن می‌نوشند از آنان مضایقه می‌کنی و گمانبری که خدا و رسولش را می‌شناسی؟ عمر سعد گفت همه این‌ها را می‌دانم ولی نمی‌توانم از حکومت‌ری بگذرم. زید بن حصین همدانی بازگشت و ماجرا را برای امام حسین (ع) تعریف کرد و گفت: عمر بن سعد حاضر شده است شما را در برابر حکومت‌ری به قتل برساند.

دیدار امام حسین (ع) با عمر بن سعد

امام حسین (ع)، عمرو بن قرظہ انصاری اهل مدینه و ساکن کوفه که از یاران بسیار فعال ایشان محسوب می‌شد را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به او بگوید که شبانه میان دو لشکر همدیگر را دیدار کنند. عمر بن سعد با بیست سوار آمد و حسین (ع) نیز با بیست سوار آمد و مذاکرات کاملاً محرمانه تا پاسی از شب انجام شد. در این ملاقات عمر بن سعد هر بار در برابر سوال سیدالشهدا (ع) که می‌فرمودند «آیا می‌خواهی با من مقاتله کنی؟» عذری می‌آورد. یک بار گفت می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند، امام فرمودند من خانه‌ام را می‌سازم، عمر سعد گفت: می‌ترسم اموال و املاکم را بگیرند. امام حسین (ع) فرمودند من بهتر از آن‌ها به تو از ملک خود در حجاز می‌دهم، عمر بن سعد گفت: من در کوفه بر جان افراد خانواده‌ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می‌ترسم آنها را از دم شمشیر بگذرانند. امام حسین (ع) که دید نصیحت و هدایت بر عمر سعد کارساز نیست و او از تصمیم خود باز نمی‌گردد، فرمود «دیری نخواهد گذشت که بر بستر خود کشته می‌شوی و در روز حشر نیز خدا تو را نخواهد آمرزید. من می‌دانم که گندم‌ری را جز مدت اندکی نخوری.» عمر سعد با تمسخر پاسخ داد: اگر گندم بهره‌ام نشود، از جو استفاده می‌کنم.

روایت شده است در پایان گفت وگوی امام حسین (ع) با ابن سعد، عمر طی نامه ای خطاب به عبدالله بن زیاد نوشت «حسین بن علی (ع) با من پیمان بست که از همان جا که آمده به همان جا بازگردد یا به یکی از سرحدات بلاد مسلمین برود و در حقوق و تکالیف همانند دیگر مسلمانان بوده، در سود و زیان مسلمانان شریک باشد، یا به نزد یزید برود تا هر چه یزید حکم دهد درباره او اجرا کنند و این مایه رضای شما است و صلاح امت است».

عبدالله پس از این گفت وگو، نامه ای نوشت و به شمر بن ذی الجوشن سپرد تا به کربلا برود. در نامه نوشته شده بود، باری، تو را نفرستاده ام تا شانه از زیر کار خالی کنی. تو به آرامش و صلح و آسایش دل بسته ای. اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آن ها را نزد من بفرست و گرنه، بر آنها حمله ور شو و پس از قتل آنان، اعضای بدنشان را قطعه قطعه کن. پس از کشتن حسین بر سینه و پشت وی اسب بتاز که وی ناسپاس و سرکش و گستاخ و بیدادگر است. اگر به دستور من عمل کردی، پاداش فرمانبر مطیع را دریافت خواهی کرد و اگر چنین نمی کنی، سپاه را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که فرمان لازم را به او داده ایم.

عبدالله زیاد به شمر گفته بود اگر عمر سعد پذیرفت که با حسین بجنگد مطیع او باش و گرنه، گردنش را بزن و سرش را به کوفه بفرست و خود فرماندهی سپاه را عهده دار باش. شمر با این زمینه سازی و با استفاده از موقعیت و روحیات عبدالله بن زیاد، به سمت کربلا حرکت کرد.

آب آوردن حضرت ابوالفضل العباس (ع)

چون تشنگی بر امام حسین (ع) و یارانش شدت گرفت، برادرش عباس بن علی (ع) را با ۳۰ سوار و ۲۰ پیاده را همراه با ۲۰ مشک جهت آوردن آب به سوی شریعه روانه کرد. گفته می شود احتمالاً هر نفر یک مشک داشته است. در منابع، زمان این آب آوردن روشن نیست. طبری آن را پس از دستور منع آب از سوی ابن زیاد، گزارش می کند؛ بنابراین باید مربوط به روز هفتم یا پس از آن باشد حرکت در دل شب بود و بیست مشک که باید پُر می شدند.

با رسیدن حضرت عباس (ع) و یارانش و ممانعت عمرو بن حجاج جهت برداشت آب برای کاروانیان حسین، این دو با یکدیگر درگیر شدند آن گاه بود که نافع پرچم دار حضرت عباس (ع) و یارانش گفت مشک هایتان را پر کنید و پیاده ها مشک ها را پر کردند. برخی گفته اند لقب «سقا» از این لحظه به ابوالفضل العباس (ع) داده شد.

منابع:

تاریخ طبری

نفس المهموم

مقتل الحسین